



زودهنگام ریاست جمهوری در سال ۱۴۰۳ به هم خورد و اختلافات جبهه پایداری با جریان اصلی از سکوت خود خارج شده و هر دو یکدیگر را مقصر اصلی شکست مقابل مسعود پزشکیان تلقی می کنند.

▼ مرحله چهارم؛ انشعاب در انشعاب

در فضای که به نظر می رسد پس از انتخابات های ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ و موفقیت پرسوه یکدست سازی، جهان به کام جدانشده ها از بدنه اصلی اصول گرایی شده باشد و آنها به مراد و منظور خود رسیده باشند، در اسفندماه ۱۴۰۱ اتفاقی افتاد که نشان از یک شاخه جدید در بین جریان اصول گرا داشت، این جدایی و انشعاب این بار برخلاف مراحل قبل از دل جریان اصلی اصول گرا نبود، بلکه جبهه پایداری که خودش با خروج از جریان اصلی اصول گرا کار کرده بود، دچار انشعاب شد. با حضور برخی از چهره های شاخص که سابقاً در جبهه پایداری حضور داشتند، جریان دیگری با نام «شریان» در پایان سال ۱۴۰۱ اعلام موجودیت کرد.

این جریان کمتر از یکسال پس از تولد خود را وارد رقابت های انتخاباتی کرد و از همان ابتدا ساز مخالفت با منشأ خود (جبهه پایداری) و سایر اصول گرایان را کوک کرد، خودش ائتلافی جداگانه با حضور برخی گروه های کوچک اصول گرا را با نام «امنا» تشکیل داد. بخشی از بیانیه این ائتلاف نشان می دهد آنها چه نقطه ای را در جریان اصول گرا هدف گرفته اند؛ جایی که نوشته شده بود: «نقی قبیله گرایی و پد خاندانگی سیاسی مورد تأکید جدی ائتلاف مردمی است. از نظر ما هیچ گروه و جریان سیاسی حق ندارد خود را صاحب و مالک مطلق و دائمی پایگاه اجتماعی انقلاب بداند و با ایجاد انحصار و بر خورد حذفی، به صورت آمرانه و غیرشفاف، برای مردم و فعالان و بدنه جبهه انقلاب تعیین تکلیف کند.»

نکته جالب توجه در این میان آن است که «شریان» در جریان تلاش برای کسب کرسی های مجلس، علاوه بر اصول گرایان باقی مانده در صحنه سیاست، پایداری را هم مورد حمله قرار می داد. رقابت آنها با دو طیف دیگر اصول گرا تا حدی بالا گرفت که بیان یک عبارت توسط غلامعلی حداد عادل باعث شد تا آنها به صورت کلامی هم مقابل دیگر اصول گرایان قرار گرفته و به پناه های مختلف بحث چنار و پاجوش را مطرح کنند. این روند تا انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۳ ادامه داشت و آنها مقابل هم بودند اما حضور همزمان محمدباقر قالیباف و سعید جلیلی در انتخابات باعث شد تا اتفاق دیگری رقم زده شود. جبهه پایداری این بار از جریان اصلی اصول گرا که حامی قالیباف بود فاصله گرفت و به سمت سعید جلیلی رفت تا در این نقطه، شریان و پایداری با هم مرکزیت مشترک پیدا کرده و در تلاش باشند که گزینه مدنظر خود را به ریاست جمهوری برسانند و در این مسیر به صورت همزمان حمله های خود را متوجه جریان دیگر اصول گرامی کنند. به هر ترتیب این جریان را می توان به عنوان جریانی تازه خروج کرده از اصول گرا دانست و البته باید منتظر ماند و دید در ادامه چه روش و منشی را به کار خواهد برد.

▼ مقصد و مسیر

همانطور که مورد اشاره قرار گرفت، جریانی که از ابتدای انقلاب فعالیت خود را آغاز کرده است، با رسیدن به دهه هفتاد آرام آرام دچار انشعاب شده است و هر چند وقت یکبار، یک شعبه جدید با انحراف از مسیری اصلی قد علم کرده و مقابل جریان اصلی ایستاده است. جریان هایی که پس از تولد مدعی هستند جریان مادر از انقلاب اسلامی فاصله گرفته و آنها آمده اند تا مسیر سیاست کشور را به مسیر اصلی انقلاب برگردانند؛ جریان هایی که یک نقطه مشترک دارند؛ نقطه ای که می توان آن را تقابل با توسعه و مدل های توسعه دانست. این مسیر تا به امروز ادامه داشته و جریان هایی در بین اصول گرایان مرحله به مرحله از بزرگان این جریان عبور کرده اند. در دهه هفتاد اکبر هاشمی قفسنجانی مورد عبور واقع شد، در دهه ۸۰ نوبت به عبور از علی اکبر ناطق نوری و حبیب الله عسگر اولادی رسید. در دهه ۹۰ به تلاش های محمدرضا مهدوی کنی کوچکترین اهمیتی از سوی این جریان ها داده نشد و در نهایت در روزگاری که یک به یک اصول گرایان اصیل کنار گذاشته شدند، در دهه ۱۴۰۰ نوبت به محمدباقر قالیباف و غلامعلی حداد عادل رسید تا مرکز عبور این جریان ها باشد و او را با انواع حمله ها هدف قرار دهند؛ روندی که مشخص نیست به کجا خواهد رسید و این سنندروم اصالت سرانجام در کدام نقطه به پایان می رسد.

داشت. این دوره در حالی آغاز شد که فردی به ریاست مجلس رسیده بود که طی سال های گذشته خودش را نزدیک به جریان اصلی نگه داشت و مورد اعتماد آنها بود. برای نزدیک بودن علی لاریجانی به جریان اصلی اصول گرا فلش بک به گذشته می تواند راهگشا باشد. علی اکبر ناطق نوری در بخشی از مصاحبه ۲۱ تیرماه ۱۳۹۲ خود با خبر آنلاین پس از اینکه ماجرای قهر احمدی نژاد را بیان می کند، پس از بیان جمله «آقای احمدی نژاد قهر کرد و رفت» می گوید: «حُب این از ایشان؛ آقایان دیگر هم هر کدام به دلیلی از صرافت کار تشکیلاتی افتادند و جدا شدند و از طرف دیگر مسائل دیگری هم رخ داد و به هر تقدیر تمام بافتها تافته شد و تنها نامزدی که پایبند ماند آقای علی لاریجانی بود.»

بدین صورت فردی ریاست قوه مقننه را در اختیار گرفته بود که عملاً در دایره اصول گرایان اصیل قرار داشت و طبیعی بود که آرام آرام مشکل ها با او آغاز شود. این اختلاف ها از سوی حامیان احمدی نژاد با لاریجانی به مرور شروع شده و در نهایت منجر به این شد که درست پس از جریان خانه نشینی ۱۱ روزه احمدی نژاد، جبهه پایداری در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۹۰ با حضور جمعی از نزدیکان احمدی نژاد مانند صادق محصولی اعلام موجودیت کرد؛ جریانی که محمدتقی مصباح حسینی را به عنوان لیدر فکری خود قبول داشت و در بیانیه ابتدایی خود نکاتی را مورد اشاره قرار داد که شباهت زیادی با تفکرات جدانشده های جریان اصلی اصول گرا در دهه هفتاد داشت. در بخشی از بیانیه آنها که در نقد دوره ریاست جمهوری هاشمی بود، عملاً به تضاد تفکر آنها با مدل توسعه اشاره شده بود و آمده بود: «در آن دوران با اتخاذ برخی سیاست ها، عدالت اسلامی در بستر توسعه مبتنی بر آموزه های غربی قربانی شد و شرایطی فراهم گردید که غلتیدن در آغوش سکولاریسم را شدت بخشید و با اقدامات برآمده از مدیریت تکنوکرات های عموماً غربگرا و عدالت گریز، مطالبات واقعی امت و رهبر معظم انقلاب در تحقق عدالت اسلامی ناکام ماند.» آنها در بیانیه ابتدایی خود اشاره ای به این موضوع نداشتند که چه مدل اقتصادی مدنظر دارند اما در بخشی از مرام نامه خود مدل توسعه خود را اینگونه معرفی کرده اند: «ترویج و توسعه اقتصاد حلال و طیب»، البته در این میان توجه به بخش دیگری از بیانیه اعلام موجودیت آنها هم می تواند جالب باشد؛ جایی که نوشته شده است: «ملت بزرگ و حماسه آفرین ایران اسلامی همزمان با تهدیدات بقایای فتنه در برابر جریان خطرناکی قرار گرفته است که قصد دارد این مسیر زلال و پرحلاکت را به اندیشه های انحرافی آلوده کند؛ اندیشه هایی که هیچ سختی با آموزه های مکتب امام و شعارها و اهداف حماسه های ۳ تیر و ۹ دی ندارد و بستر را برای دوران ورشکستگان مطرود ملت و دشمنان دیرینه و قسم خورده انقلاب فراهم می سازد.»

به هر ترتیب این جریان در تابستان سال ۱۳۹۰ کار خود را آغاز کرد و در اولین گردمایی خود، محمدتقی مصباح زیدی را به عنوان محور اصلی دعوت کرد تا نزدیک بودن آنها به علامه شان مشخص شود و البته به مرور پس از تشکیل از محمود احمدی نژاد فاصله گرفته و خود را در ضلع مقابل رئیس جمهور محبوب شان نشان دادند. با همین سبک و سیاق انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲ از راه رسیده. در روزهایی که علی اکبر ناطق نوری از سیاست فاصله گرفته بود، جریان اصلی اصول گرا این بار با محوریت محمدرضا مهدوی کنی قصد اتحاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ داشت و در این راستا سه گزینه به نام های «محمدباقر قالیباف، علی اکبر ولایتی و غلامعلی حداد عادل» مدنظر این جریان بود. بنا بر این بود که یک نامزد واحد معرفی شود اما همزمان با اینکه این تلاش در جریان بود، در سمت دیگر جبهه پایداری به صورت مجزا در تلاش برای معرفی نامزدی مجزا حرکت می کرد. آنها ابتدا کامران باقری لنگرانی را مدنظر داشتند اما پس از عدم تأیید صلاحیت او با سعید جلیلی وارد انتخابات شدند تا اولین گام خودمحرور بودن خودشان را برداشته و در مسیری حرکت کنند که به هر خلاف جهت بود.

این حرکت باعث شد تا به مرور بین جبهه پایداری و جریان اصلی اصول گرا فاصله بیفتد و این فاصله تا انتخابات مجلس یازدهم در سال ۱۳۹۸ هم ادامه داشت اما در این دوره از انتخابات سرانجام نتوانستند به وحدت دست یافته و در لیست واحد نماینده داشته باشند و در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ گزینه محبوب خود را به ریاست جمهوری برسانند؛ روندی که در انتخابات مجلس دوازدهم هم دنبال شد و آنها در لیستی حضور داشتند که نزدیک به جریان اصلی اصول گرا محسوب می شد اما این نزدیکی با انتخابات

در بین اصول گرایان نبوده هر چند تفکرات و سیاست های آن جریان به شکل های مختلف و در برابر دولت سیدمحمد خاتمی دیده می شد و حرکت ها بر علیه دولت در جریان بود، به طور مثال تأکید بر دوگانه مشروعیّت و مقبولیّت از تریبون نماز جمعه توسط محمدتقی مصباح زیدی را می توان در همان مسیر دانست. به هر ترتیب جریان پیش رفت تا آخرین ماه های ریاست جمهوری خاتمی از راه رسید و بحث انتخابات دوره نهم داغ شد. در این مقطع قرار بر این می شود که اصول گرایان وحدت کرده تا در نهایت با یک نفر وارد انتخابات شوند. شورایی ۵ نفره با محوریت علی اکبر ناطق نوری و حبیب الله عسگر اولادی تشکیل می شود تا برنامه نامزدهای اصول گرا برای حضور در انتخابات مورد بررسی واقع شود اما خروجی این شورا توسط شهردار تهران به هم می خورد. محمود احمدی نژاد پس از حضور در شورا نظرات را قبول نکرده و اعلام می کند که خودش کاندیدا خواهد شد. ناطق نوری در مصاحبه ای که ۳۱ تیرماه ۱۳۹۲ با خبر آنلاین انجام داده بود، درباره این موضوع گفته است: «به هر حال بعد از آن جلسه ای ما با ایشان، آقای احمدی نژاد قهر کرد و رفت. فردایش هم نامه نوشت که من دیگر با جمع شما نیستیم.»

به هر ترتیب، جریان انتخابات به گونه ای پیش رفت که احمدی نژاد از دل جناح راست خروج کرده و با عبور از چهره های شناخته شده جریان راست، توانست به پاستور برسد. او دولتش را تشکیل داد و تا چهار سال اول به رغم اینکه احمدی نژاد به نوعی از جریان اصلی گرای انشعاب کرده بود، علاوه بر اینکه خبری از درگیری گسترده درون جریانی نبود، بلکه حرکات عجیبی در حمایت از احمدی نژاد از سوی برخی اصول گرایان صورت گرفت که هنوز در حافظه تاریخ ردی از آنها وجود ندارد. (از معجزه هزاره سوم خواندن احمدی نژاد توسط همسر حقوق دان شورای نگهبان تا سرکشیدن لیوان آب احمدی نژاد به پناه متبرک بودن لیوان.)

دوره اول ریاست جمهوری معجزه هزاره سوم به هر ترتیب در جریان بود تا اینکه انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم از راه رسید؛ در جریان انتخابات احمدی نژاد به صورت علنی مقابل چهره های شاخص جریان راست مانند ناطق نوری و هاشمی قفسنجانی ایستادگی کرد اما باز هم وحدت نسبی در حمایت از او ادامه داشت اما دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد از همان ابتدا با چالش هایی روبه رو بود که آرام آرام زمینه انشعاب رسمی او از جریان اصلی گرا را فراهم کرد. اولین حرکت زمانی صورت گرفت که بحث معرفی کابینه دولت دهم پیش آمد و احمدی نژاد برای معاون اولی نام اسفندیار رحیم مشایی را اعلام کرد و بلافاصله مخالفت های درون جریانی با این تصمیم رئیس دولت آغاز شد و در نهایت حجم مخالفت ها تا حدی بالا رفت که مقام رهبری وارد ماجرا شده و با ارسال نامه ای رسمی که در سایت رهبری هم موجود است، احمدی نژاد را از این تصمیم منع کرد. رهبری در نامه خود به احمدی نژاد نوشته بود: «انتصاب جناب آقای اسفندیار رحیم مشایی به معاونت رئیس جمهور بر خلاف صلاحیت جنابعالی و دولت و موجب اختلاف و سرخوردگی میان علاقه مندان به شما است. لازم است انتصاب مزبور ملغی و کان لم یکن اعلام گردد.»

پس از انتشار این نامه، احمدی نژاد حکم معاون اولی مشایی را باطل می کند اما در اقدامی عجیب تر حکم جدیدی برای مشایی زده و او را به عنوان رئیس دفتر رئیس جمهور منصوب می کند تا به گونه ای لجبازی خود را نشان دهد. با این ماجرا شکاف بین اصول گرایان و احمدی نژاد سرعت بیشتری می گیرد و او به عنوان یک اصول گرا با حرکات خود به عمیق تر شدن این شکاف کمک بیشتری می کند؛ روندی که در فروردین ۱۳۹۰ به اوج می رسد. حیدر مصححی، وزیر اطلاعات وقت از سمت خود استعفا می کند، احمدی نژاد استعفا را قبول می کند اما یک روز بعد (۲۹ فروردین)، خبرگزاری ایرنا با انتشار خبری اعلام می کند که رهبری مخالف این استعفا است. این روند باعث می شود که احمدی نژاد وارد غیبتی ۱۱ روزه شود و در این مدت در جسد هیئت دولت شرکت نکند و همین ماجرا در نهایت تبدیل به دلیل اصلی برای انشعاب او از اصول گرایی می شود و پس از آن راه احمدی نژاد از جریانی که تولیدش کرده بود جدا شده و او همچنان پس از ۱۳ سال و چند ماه در همان مسیر مخالفت با اصول گرایی حرکت می کند.

▼ مرحله سوم؛ پایداری

برای ورود به این مرحله باید ابتدا نگاهی به پایان مجلس هفتم و آغاز هشتمین دوره با ترکیبی که اکثریت آن با اصول گرایان بود،



محمدی رزی شهری:

بعد از انتخابات مجلس پنجم، آثار انتخابات خلأ ناشی از وجود یک جریان سیاسی مورد قبول عامه ی مردم را کاملاً نشان داد و این امر تحلیل ها را به صورت یک مسئله ی قطعی درآورد. بنابراین بعد از انتخابات به این نتیجه رسیدیم که تشکیلات ما باید ادامه پیدا کند

واقع هز بنه ای که باید خودش می داد را به گردن اینها انداخته بود اما بعد از مدتی جریان تندرو به جریان اصلی اصول گرا تبدیل شد و سعی می کردند با برانگیختن احساسات جوان ترها، آنها را وسط آورده و به عبارتی آنها را تبدیل به ابزار کنند و به تدریج دیدیم که آن جریان تندرو که جریان فرعی هم بود، حتی به جایی رسید که در انتخابات ۱۴۰۲، یکی از همین ها به آقای حداد عادل هتاک کرد و آن داستان چنار و پاجوش پیش آمد. یعنی این جریان تندرو افراطی به عنوان یک جریان انحرافی که ابتدا زانده ای در جریان اصول گرایی بود، عملاً آمد و خودش را جایگزین جریان اصلی گرایی کرد و امروز می بینیم که جریان معتدل اصول گرایی در مقابل جریان افراطی که خودش آن را متولد کرد، زانو زده است.

۴ در بین میباحی که این جریان ها مطرح می کنند، همیشه یکی از ایرادهایی که به غیر از خودشان گرفته اند، بحث توسعه است. آنها می گویند دولت هاشمی و خاتمی دنبال مدل های توسعه غربی بودند و باید دنبال این مدل ها رفت. مشکل اینها با توسعه چیست و چرا مدل های موفق توسعه را رد می کنند؟

در واقع دعوا سر لحاف ملا بود و بر سر این نبود که توسعه می خواهند یا نمی خواهند. این را می گفتند که توسعه غربی نمی خواهیم اما حرف اصلی این بود که چرا توسعه دست ما نباشد. وقتی آقای احمدی نژاد آمد در صدر دولت

مقالات



دولت و قول های رئیس جمهور

فاطمه مهاجرانی، سخنگوی دولت، در گفت وگوا مبنیان درباره تأکید مسعود پزشکیان رئیس جمهور برای عمل کردن به وعده های انتخاباتی گفت: «اصلاح امور کار سرعتی نیست، برگشت و اصلاح به جایی که باید در آن منافع ملی هم مدنظر قرار بگیرد، نیازمند این است که جامعه مقدری صبورتر باشد. خیلی از موضوعات دمکة ندارد که بزینم و برگشت پیدا کرده و متوقف شود و یک فرآیند و جریان باید طی شود. دولت به شدت روی قول های دکتر پزشکیان کار می کند و ایشان (رئیس جمهور) بر همه عهدهایی که بستند هستند. دکتر پزشکیان برای عمل به وعده ها در حال تلاش هستند.»



حمید رسایی رئیس کمیته هنر، رسانه و فضای مجازی مجلس شد

به نوشته کانال تلگرامی حمید رسایی، احمد راستینه، نماینده مردم شهرکرد و سخنگوی کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در گفت وگوا خبرنگاران در تشریح نشست (سه شنبه ۱۷ مهر ماه) این کمیسیون گفت: «جلسه کمیسیون با سه دستور کار پیگیری شد، دستور اول تعیین رؤسای کمیته های تخصصی کمیسیون بود و در جریان این جلسه امیر حسین بانکی پور به عنوان رئیس «کمیته خانواده، جمعیت و زنان»، «حمید رسایی» به عنوان رئیس «کمیته هنر، رسانه و فضای مجازی»، اسماعیل سیاوشی به عنوان رئیس کمیته ارشاد و تبلیغات اسلامی، امیر حسین ثابتی به عنوان رئیس کمیته دیپلماسی فرهنگی، محمد میرزایی به عنوان رئیس کمیته میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، و احمد راستینه به عنوان رئیس کمیته ورزش و جوانان انتخاب شدند.» رسایی همچنین عضو کمیته میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کمیسیون فرهنگی و به صورت تخصصی پیگیر این بخش از فرهنگ هم است.

ادامه سر مقاله

آنان که نقشی در انقلاب نداشتند به یک باره رای انقلابی گری پوشیدند و پرچم آن را برافراشتند؛ آن هم علیه کسانی که نسل اول انقلابیون اصولگرا بودند. گزارش امروز صفحات سیاسی «هم میهن» در پاسخ به این پرسش است که چرا سیر تغییرات در اصولگرایان به این نحو پیش رفته است؟ به طوری که امروز هر دو جناح اصلی داخل حکومت با یکدیگر احساس فرایت و نزدیکی بیشتری می کنند تا با این جریان تندرو و در عمل نیز خود را در برابر تندروهای برآمده از جناح اصولگرا می دانند. جناحی که خود را انقلابی می داند، ولی بعید است که حتی یک درصد از فعالان اصلی آنها تجربه انقلاب را داشته باشد. به نظر می رسد که علت شکل گیری چنین جریانی ربطی به واقعیت اجتماعی ایران نداشته است. بیشتر تابع ساختار قدرت بوده و به همین علت نیز قدرت زده است. رنگ و بوی قدرت در آنان بیش از هر رنگ و بوی دیگری دیده و شنیده می شود. تحول ذیل رانتهای قدرت و تبعیض های گوناگون نمی تواند روندی طبیعی داشته باشد. اتفاقاً وحدت درون خودشان هم کاملاً ناپایدار است و هنگامی که قدرت های حمایت کننده آنان به هر دلیل تغییر جهت دهند، این وحدت دچار انشعاب و حتی تند خوبی علیه یکدیگر می شود؛ هم چنان که در انتخابات اخیر شاهد تنش های بسیار تند درون این جناح بودیم. به نظر می رسد که جامعه ایران به دلیل تجزیهات خود و نیز خالی شدن باد رشد با دکنکی این جریان آماده زایش جناح بندی های جدیدی است؛ به طوری که نتیجه آن به سود جامعه و مردم و توسعه باشد و مجموعه نیروهای بی ریشه و رانتی را از عرصه سیاست خارج کند و نیروهای اصیل و دارای پایگاه اجتماعی را جانشین سازد.

این اضمحلال البته به این معنا نیست که جریان های اصول گرا از بین خواهند رفت و احزاب شان از بین می روند بلکه به این معناست که تفکر جریان اصول گرایی شکست مطلق خواهد خورد و روی میز جریک سری شعار تند غیر عملیاتی چیزی نخواهند داشت؛ آن وقت مجبورند کاملاً اقتضایی عمل کنند. برای مثال، وقتی جریان تند اصول گرا مقابل برجام قرار می گیرد، می رود و همه چیز را خراب می کند، وقتی در مقابل FATF قرار می گیرد، همین راه را تکرار می کند و وقتی اینها را نفی می کند، چیزی برای اثبات ندارد و وقتی چیزی برای جایگزینی ندارند و نتیجه عملی این است که در حوزه اقتصاد قطعاً به فروپاشی منجر خواهد شد و در حوزه فرهنگ هم کاری نمی کنند جز اینکه اعتماد اجتماعی را به حداقل می رسانند و اعتماد به حاکمیت را از بین می برند، ناتوانی و ناکارآمدی سیستم را روز بروز تقویت می کند و کار را به جایی می رساند که نه مردم حرف حاکمیت را می فهمند و نه حاکمیت متوجه حرف مردم می شود و این خود باعث ایجاد شکافی عظیم بین دولت- ملت خواهد شد.



قرار گرفت، اتفاقاً در بخش فرهنگی تمام کارهای توسعه ای را پیش می برد که آقای خاتمی می خواست پیش ببرد. حتی اینکه می خواستند کار را پیش ببرند که یک جریان انحرافی به نام آقای مشایی را در کنارشان رشد دادند. بنابراین من اعتقاد دارم که اصل مسئله توسعه نبود، مسئله اصلی این بود که چرا ما این کار را انجام نمی دهیم. اما یک انتقادی هم به موضوع داشتند و این بود که مدل توسعه آقای هاشمی را ضد عدالت می دانستند. می گفتند آقای هاشمی معتقد است که ما باید کشور را از لحاظ اقتصادی پیش ببریم حتی اگر میلیون ها نفر دچار فقر شوند و با این مدل بخشی از مردم فقیر شوند. به همین علت بود که بعدها آمدند و در مجلس هفتم اجازه ندادند بنزین گران شوند در حالی که در دولت آقای خاتمی، افزایش قیمت بنزین به عنوان یکی از ابزارهای توسعه مطرح بود.

۴ سرانجام این جریان به کجا خواهد رسید و چه درونی نمایی برای این روند می توان ترسیم کرد؟

نمی دانم واقعاً جریان اصول گرای منطقی به سمت عقلانیت خواهد رفت یا خیر. اگر به سمت عقلانیت نرود، این مسیر به سمت اضمحلال کامل اصول گرایی خواهد رفت.